

کتاب نقد مدیریت

دو چند و چون مدیریت ایران و ایران

دفتر اول

تألیف و ترجمہ

سہراب خلیلی شورینی



سرشناسه: خلیلی شورینی، سهراب، ۱۳۲۹ -
 عنوان و نام پدیدآور:
 کتاب نقد مدیریت: در چندوچون مدیریت ایرانی و انیرانی-دفتر اول
 تألیف و ترجمه سهراب خلیلی شورینی.
 مشخصات نشر: تهران، لوگوس، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۴۶۲ ص.: جدول، نمودار.
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۸۸-۸۷-۳
 شابک جلد اول: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۸۸-۸۸-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: کتاب نقد مدیریت
 عنوان دیگر: در چندوچون مدیریت ایرانی و انیرانی
 موضوع: مدیریت، مدیریت در ایران
 رده بندی کنگره: HD۳۷
 رده بندی دیویی: ۶۵۸
 شماره کتاب شناسی ملی: ۷۶۴۶۷۲۶
 وضعیت رکورد: فیپا

کتاب نقد مدیریت: در چندوچون مدیریت ایرانی و انیرانی
 ترجمه و تألیف: دکتر سهراب خلیلی شورینی

طرح جلد: سید مهدی حسینی		ویراستار: مولود زیباکلام
شمارگان: ۳۰۰	شابک: ۹۷۸۶۲۲۶۲۸۸۸۸۰	چاپ اول: ۱۴۰۰



برای مشاهده اطلاعات بیشتر کد فوق را اسکن کنید و به وبسایت نشر لوگوس بروید.
 قیمت: ۱۹۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com
 تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲ ۱۵۴۰۰۴۲
 فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

فهرست مطالب

۱	مقدمه
۵	بخش نخست: مدیریت انیزانی
۷	۱. «فیلسوف» و «مدیریت»
۱۳	۲. بحران فوردیسم و بحران سرمایه داری / سایمون کلارک
۵۳	۳. یادداشت‌هایی درباره هنری فورد
۶۳	۴. استثمار نیروی کار در قلب اروپا / کارولین ویلر
۶۷	۵. چرا باید مدرسه‌های کسب و کار را با بولدوزر خراب کرد؟ / مارتین پارکر
۷۷	۶. یک پنجم رهبران کسب و کارها، گرایش‌های سایکوپاتیک دارند / توماس چامور پریموزیک
۸۱	۷. مدیران سایکوپات / گاردینر مورس
۸۵	۸. ارتباط آزارنده بین سایکوپاتی و رهبری / ویکتور لیپمن
۹۷	۹. تولسا و گناهان بسیار نژادپرستی: داستان دردناکی که با الغای بردگی پایان نیافت / پال کروگمن
۱۰۱	۱۰. ریشه‌های سرمایه داری سفاک آمریکا / متیو دزمووند
۱۰۹	۱۱. نتولیرالیسم، آمریکا را غارت می‌کند / مهرسا برادران
۱۱۳	۱۲. پوپولیست‌ها همه پاداش‌های بحران مالی را بدرو کردند... / نیل فرگوسن
۱۱۷	۱۳. تهدید امور شخصی توسط خبرچینان محل کار / ماتئو فیلد
۱۲۳	۱۴. شرکت‌های بزرگ ممکن است تغییر کنند، اما بزرگ هرگز زیاده نیست / لوک جانسون
۱۲۷	۱۵. دختران کسب و کار
۱۳۱	۱۶. جرمی کلارکسون
۱۳۵	۱۷. دانشگاه منچستر یونایتد
۱۳۹	۱۸. مارکس در سازمان و مدیریت / ریچارد ولف
۱۵۹	۱۹. فردریک وینسلو تیلور و جاسوسی صنعتی: ۱۸۹۷-۱۸۹۵ / چارلز دی. رگه / رونالد جی. گرین وود
۱۷۱	۲۰. تیلوریسم و کارگران فولاد بتلهم (۱۹۰۱ - ۱۸۹۸) / دانیل نلسون
۱۸۷	۲۱. از تیلوریسم تا نئوتیلوریسم: یک سفر ۱۰۰ ساله در مدیریت منابع انسانی / خوزه لوئیس واسکس
۲۰۵	۲۲. فلسفه و مدیریت در چین: یک بررسی تاریخی / لی یان و طائب حفصی
۲۲۹	۲۳. صدا‌های غریبانه از شهرهای شکوفان چین... لسلای تی. چانگ
۲۳۳	۲۴. چه وقت می‌توان به شتم خود اعتماد کرد؟ / آلدن ام. یاهاشی
۲۴۵	۲۵. ناکارایی‌های سازمانی / رایین هنسون

مقدمه

این شخص شخص در زمستان سرد و تاریک ۱۳۲۹ شهر شریف همدان، نزول اجلال فرمودم. در یک خانواده کاسب نحیف در صنف لوازم یدکی اتومبیل. تا دیپلم ریاضی را در همان شهر گذراندم. شاگردی نسبتاً ممتاز ولی خرخوان، خواندن از همه دست. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده نفت آبادان رفتم و رشته «مدیریت» یا «بیزنس» یا «بازرگانی» یا نمی دانم چی را خواندم. زبان و کتاب انگلیسی و اکثر استادان آمریکایی، حتی فلسطینی و سوری از آمریکا آمده بودند.

بسیاری چیزها آموختم ولی به فهم و درک همان رشته کذا نرسیدم.

دو سالی در پالایشگاه آبادان در بخش حسابداری و مدیریت کالا کار کردم سپس بنا به مقتضیات زمانه از شرکت نفت اخراج شدم. دو سه سالی در شرکت مشاور مدیریت انگلیسی کوپرز در تهران کار کردم. و در همین اوان دوره ام بی ای مرکز مطالعات مدیریت ایران وابسته به دانشگاه هاروارد را گذراندم. رئیس و استادان را دانشگاه هاروارد انتخاب می کرد و روش تدریس مورد کاوی همان دانشگاه بود. با مسائل آمریکایی راه حل آمریکایی و فرهنگ آمریکایی! و بی ربط با شرایط ما. سپس نایره انقلاب در گرفت و آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت.

من به دلیل اندک گرایش های انقلابی به بنیاد مستضعفان تازه تأسیس رفتم که تحت مدیریت آقای کاظم بجنوردی و حزب ملل اسلامی بود. این کار چندان نپایید نه برای من و نه برای آن ها. و من به

سازمان صنایع ملی جدید التأسیس رفتم و مدیر دولتی شدم بیشتر در صنایع نساجی. اگر اشتباه نکنم در دولت بازرگان دستور دادند دفاتر شرکت های تولیدی در همان محل کارخانه باشد (مثلاً برای خلوت کردن پایتخت و عدم تمرکز) من که رئیس هیئت مدیره شرکت پشم بافی برک بودم مثلاً باید به رشت نقل مکان می کردم. البته که چنین اتفاقی نیفتاد و هیچ مدیری دفترش را به محل کارخانه نبرد (ظاهراً دولت بازرگان هم سمت و سوی انقلاب را درست تشخیص نداده بود و به چه چاله ها که نیفتاد) ولی من قصاص پیش از جنایت کردم و عطای سازمان صنایع ملی را به لقایش بخشیدم و به شرکت نفت برگشتم. این برگشتن به دلیل اخراج قبل از انقلاب بسیار ساده بود و شرکت نفت بعد از انقلاب آن را تشویق و ترغیب هم می کرد یعنی عملاً دعوت به بازگشت.

از ابتدا به عنوان مدیر امور پیمان ها در شرکت تازه تأسیس نفت فلات قاره ایران مشغول شدم و علاوه بر مسئولیت ها و سمت های دیگر (مثل معاون مدیر مهندسی) حدود ده سال در این سمت ماندم که الحق از نظر فنی و بین المللی و تکنیکی بسیار برایم آموزنده بود. البته در این میان مدتی با مرخصی برای ادامه تحصیل به دانشگاه خاورمیانه در آنکارا رفتم و کمتر از دو ترم درس مدیریت دولتی خواندم در مقطع دکترا و ناتمام گذاشتم و به دلایل خانوادگی و شخصی بازگشتم و دنباله همان شغل پیشین را گرفتم.

اما اندک اندک فضای سنگین جدید سیاسی در آنجا هم سلطه یافت و نفس کشیدن دشوار شد. لذا من «تنها راه رهایی» را رفتن به دانشگاه دانستم و به دانشکده نفت تهران که دوباره داشت بازگشایی می شد رفتم. البته حالا دکترا هم گرفته بودم در مدیریت از دانشگاه آزاد اسلامی.

بودن در این جا در سال های نخستین بسیار دلچسپ بود و من عاشق کارم بودم لیکن پس از گذشت پنج شش سال فضای این جا هم به شدت سیاسی شد و برای ما رؤسای آوردند از نمایندگان سابق مجلس شورای اسلامی یا استادان متوسط و بعضاً نااستادان دانشگاه های دیگر و غریبه با رشته ما و با صنعت نفت به طور کلی.

ماجرای اواخر این دوران را در کتاب «مدیریت و فرهنگ ایرانی» تا حدودی نوشته ام. من البته در این سال ها به شدت مشغول کار مشاوره و تدریس بودم در مؤسسات دیگر مثل سازمان مدیریت صنعتی، شرکت ساپکو، ایران خودرو و جاهای دیگر. دانشکده نفت که محل کار اصلی من بود بیش از هفته ای چند ساعت وقت مرا نمی گرفت (آدم های جدید آمده بودند و ما را مانع کار خودشان می دانستند). تا بازنشستگی در سال ۱۳۸۹.

بعد از آن تمام وقت به کار خواندن، نوشتن، ترجمه و کمتر تدریس در دانشکده های مختلف گذشت. حاصل کار بیش از ۴۰ کتاب چاپ شده تا کنون است که بیخ ریش نداشته صاحبش مانده!

کار تدریس رسمی را سرانجام به علت لطف و مرحمت دانشجویان دوره دکترای مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد یکی از واحدهای تهران بوسیدم و کنار گذاشتم درست در وسط ترم تحصیلی. ماجرا از این قرار بود که سال ها بود من از ازدست رفتن و سقوط شیرجه ای کیفیت آموزش مدیریت در دوره های

تحصیلات تکمیلی سرخورده شده بودم تقریباً در همه دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها از دولتی و مشهور تا غیردولتی و متروک. و به وضوح می‌دیدم که این کار تدریس من جز اتلاف وقت حاصلی ندارد نه مادی نه به طریق اولی معنوی. دانشجویان آن چنان بی‌علاقه، بی‌حال، بی‌سواد، بی‌سؤال و گرفتارند که حال و حوصله هیچ حرف و سخنی ندارند پولی داده‌اند، مدرکی می‌خواهند و می‌گیرند. همین. اما آخرین تیر را همان کلاس ۱۳۹۶ به جسد در حال احتضار معلمی من شلیک کرد که در جلسه هشتم دانشجویان محترم که غالباً در سازمان و ادارات مختلف هم سمت‌های نسبتاً چشمگیری داشتند نه دفتر داشتند نه قلم و نه هنوز کتاب فارسی درسی‌شان را خریده بودند و به تفاریق می‌آمدند تا فقط حاضری داده باشند. من هم که کاسه صبرم لبریز شده بود تکانی خورد و لپ‌زد و در همان وسط کلاس به این خریداران! «علم با تلخی گفتم:» نه من به درد شما می‌خورم نه شما به درد من لطفاً بروید استادی از قماش خودتان پیدا کنید که فراوان‌اند» و پیش از شروع درس کلاس را ترک کردم برای همیشه و تمام. مشاوری و رفتن به مؤسسات گوناگون و همنشینی با مدیران تازه به دوران رسیده را هم که سال‌ها پیش از آن به طاق نسیان سپرده بودم که گروه خونی‌شان اصلاً به من نمی‌خورد و در پی راه‌حل‌هایی بودند که نه ربطی به دانش مدیریت داشت و نه من بلد بودم و نه علاقه‌ای به یادگرفتنشان داشتم. پس فقط ماند کتاب. زنده باد کتاب که مرا زنده نگه داشت و شد کار دائمی‌ام بیش از پیش^۱.

کار من این است که کاریم نیست عاشقم از عشق تو عاریم نیست

نمی‌دانم حالا چرا این حرف‌ها را زدم شاید تا «قلم را اندکی بر خود یا بر زمانه خود بگریانم» و بیایم بر سر این که در این ۴۰ سال گذشته گاه به فکر افتاده‌ام چرا در «مدیریت» عملی و نظری هیچ نقد و بررسی، خرده‌گیری و تأیید یا تمجیدی حتی وجود ندارد. دانشکده‌ها، استادان و مدیران اجرایی هر کدام کار خودشان را می‌کنند که سیاسی است و هیچ‌کس هم برای تأیید یا تکذیب یا تحقیق به سراغ آن‌ها نمی‌رود. تا کنون نقد یک مقاله یا کتاب یا شخصیت مدیریتی دیده‌اید؟! مگر می‌شود یک رشته دانشگاهی، ده‌ها مجله، صدها دانشکده و روش تدریس هیچ اشکالی نداشته باشد و همه کلهم اجماعین گل بی‌خار بوده باشند؟ این چنین شیرینی خدا کی آفرید؟ در این بهشت مدیریت ایرانی کسی را با کسی کاری نیست و همه دستشان به الاف الوفی بند است و خطر نگاه به باغ همسایه را نمی‌کنند. ولی البته وقتی در میانشان زندگی کنی متوجه می‌شوی که نه چشم چپ چشم راست را قبول دارد نه چشم راست چشم چپ را ولی به طور رسمی حتی چشم به تخلفات آشکار یکدیگر می‌بندند و از سنگ ناله خیزد از اینان نه! به قولی «کار نقد در ایران دشمن تراشی است» را این‌ها بیش از دیگران فهمیده و به کار می‌برند. و تا دلتان بخواهد به هم نان قرض می‌دهند. من گه گاه با مشاهیر این رشته ضرورت کار نقد را مطرح کرده‌ام. هیچ‌کدام استقبال نکرده‌اند سهل است مرا هم بر حذر داشته‌اند.

۱. نگاه کنید به از کتاب رهایی نداریم، نوشته اومبرتو اکو و ژان کلود کریر، ترجمه مهستی بحرینی، انتشارات نیلوفر (۱۳۹۳).